

نگاه

به مناسبت تجدید چاپ آثاری از احمد محمود

مکتب گورکی

شرق؛ احمد محمود از چهره‌های شاخص ادبیات جنوب است که هم جنوب را به‌خوبی می‌شناخت و هم این‌ فضا را به‌خوبی در داستان‌هایش ترسیم کرده است. در داستان‌های او می‌توان سرگذشت روستاییانی را مشاهده کرد که به‌خاطر فقر و بی‌کاری و محرومیت‌های مختلف، به‌ناچار روستا را ترک کرده و به شهرها مهاجرت کرده‌اند و قربانی وضعیتی شده‌اند که خود در پیش‌آمدن آن چندان نقشی نداشته‌اند. به‌تازگی تعدادی از آثار محمود بازچاپ شده که برخی از آنها از شاخص‌ترین نمونه‌های ادبیات داستانی معاصر ما به شمار می‌روند.

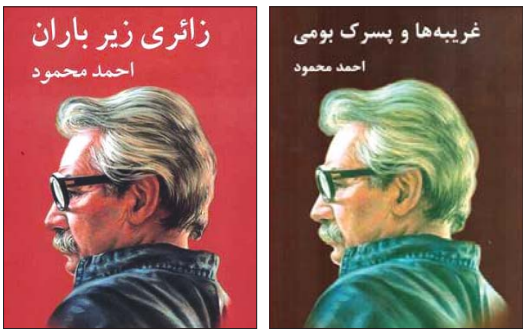
«غریبه‌ها و پسرک بومی» یکی از این آثار است که شامل دو مجموعه داستان از احمد محمود است که ابتدا به صورت جداگانه منتشر شدند، اما بعدتر داستان‌های هر دو کتاب در قالب یک اثر به چاپ رسیدند. محمود در داستان‌های این کتاب روایتی ارزنده از زندگی پایین‌ترین لایه‌های اجتماعی در دهه‌های چهل و پنجاه به دست داده است. «غریبه‌ها و پسرک بومی» ۱۰ داستان را در بر گرفته است. بخش اول این کتاب، مجموعه داستان غریبه‌ها است که در سال ۱۳۵۰ منتشر شد. محمود در داستان‌های این کتاب توصیفی از زندگی آدم‌های تهی‌دست جنوب به دست داده است. او در سه داستان این مجموعه با نام‌های «غریبه‌ها»، «آسمان آبی دره» و «با هم»، روایتی منسجم و واقع‌گرایانه از زندگی مردم جنوب ارائه داده است.

در خود داستان «غریبه‌ها» با مردانی سروکار داریم که از سر فقر و ناچاری روستاهای‌شان را ترک کرده‌اند و به شهر آمده‌اند و به‌عنوان نیروی کار در ساختمان‌های یک پادگان مشغول به کار شده‌اند. محمود در این داستان به‌خوبی توانسته محیط کار آنها و موقعیت فرودستی‌شان را توصیف کند. فضاسازی، چندصدایی و پرداخت شخصیت‌های این داستان کتاب غریبه‌ها و پسرک بومی از نقاط قوت آن است. حسن میرعبدینی درباره این داستان نوشته که محمود در اینجا «زندگی مردم تنگدست جنوب را مانند نویسنده موقفی از مکتب گورکی توصیف می‌کند. از پرگوئی آثار اولیه‌اش فاصله می‌گیرد و کارهای منسجم و هنرمندانه‌ای ارائه می‌دهد که از تلفیق روایت‌های عینی با گفت‌وگوهای مختصر و مفید و یادهای درونی تشکیل شده‌اند. دخالت نویسنده در سیر ماجراها کمتر به چشم می‌خورد و جای بیان صریح و گزارشی را در حادثه‌های داستانی گرفته‌اند. در غریبه‌ها با زندگی مردانی آشنا می‌شویم که ناگزیر از روستاها مهاجرت کرده‌اند و در شهر به عملگی در ساختمان‌های پادگان پرداخته‌اند.»

دومین بخش مجموعه داستان غریبه‌ها و پسرک بومی، شامل هفت داستان کتاب «پسرک بومی» است که عناوین آنها عبارت‌اند از: «شهر کوچک ما»، «در راه»، «وقتی تنها هستم نه»، «چشم‌انداز»، «اجاره‌نشینان»، «خانه‌ای بر آب» و «پسرک بومی». محمود در این داستان‌ها نیز به سراغ توصیف جغرافیای جنوب رفته و تصویری از ویرانی طبیعت جنوب و همچنین فقر و محرومیت و فلاکت مردم جنوب به دست داده است. داستان «پسرک بومی» که از بهترین داستان‌های این مجموعه است، این‌گونه آغاز می‌شود: «شهر، تا پهنای جاده نفتی را که زیر آفتاب تفته بود، بگذرد کف پاهایش سسوخ. شلنگ‌انداز رفت و نشست زیر سایه گرم درختان میموزا و پاهاش را تا قوزک گذاشت تو شاخه آبی که از شط پهنمشر جدا می‌شد و همراه ردیف درختان جوان میموزا، تو شوربه‌پوم پیش می‌آمد و می‌رفت تا بازارچه‌ای که تو شکم خانه‌های نامنظم تخته‌ای زیر آفتاب، پهن شده بود.»

«ژانری زیر باران» مجموعه داستان دیگری از محمود است که این کتاب نیز به‌تازگی در نشر معین بازچاپ شده است. این کتاب مجموعه‌ای از داستان‌هایی است که به قول حسن میرعبدینی، اغلب «در فضایی رخنوتاک می‌گذرند و آدم‌های ازخودبیگانه و بلاتکلیف آنها از هر فرصتی برای فلسفه‌یافتی مرگ‌اندیشانه درباره زندگی استفاده می‌کنند. . . این داستان‌ها عمدتا به زندگی محرومان و مطرودان جامعه می‌پردازند». در داستان‌های این مجموعه و آثاری دیگر از محمود، بی‌کاری و فقر مادی و معنوی، کیرنشین‌ها، کارگران نفت، روستائیان و کشاورزانی که به انبوه بی‌کاران شهرها می‌پیوندند و حلیی آبادها و مناطق حاشیه‌ای شهرها را شکل می‌دهند، حضوری پررنگ دارند.

حسن میرعبدینی در کتاب «صد سال داستان‌نویسی ایران»، «ژانری زیر باران» را مانند حد فاصلی می‌داند که مرحله نخست کار احمد محمود را از مرحله جدید کار او مشخص می‌کند. او فضای قصه‌های این مجموعه را فضایی رخنوتاک می‌داند که در آن آدم‌های ازخودبیگانه و بلاتکلیف از هر فرصتی برای فلسفه‌یافتی مرگ‌اندیشانه درباره زندگی استفاده می‌کنند. مجموعه داستان ژانری زیر باران شامل دوازده قصه با این عناوین است: «مصیبت کبک‌ها»، «ببود و نبود»، «بندر»، «ترس»، «راهی به سوی آفتاب»، «انتر تراکی»، «زیر باران»، «آسمان کور»، «زیر آفتاب داغ»، «برخورد»، «در سایه سپیدارها» و «از دلنتگی». شخصیت‌های قصه‌های ژانری زیر باران، در محیطی گرفتار شده‌اند که راهی برای رهایی از آن پیش‌روی خود نمی‌بینند و ازاین‌رو مانند «انتر تراکی» آسایش را در مرگ می‌یابند. این ویژگی در داستان دیگری از کتاب «ژانری زیر باران» هم دیده می‌شود. قهرمان داستان «بود و نبود» نیز بر این باور است که تنها مرگ است که می‌تواند آدم را متقاعد کند. در داستان «بندر» با فضایی متناقض روبه‌رویم. بندر از یک سسو مکان فقر است و سیاهی و بی‌کاری و ناداری؛ و از سوی دیگر جهان رنگارنگ ماشین‌هایی است که وارد کشور می‌شوند و همچنین نفتکش‌هایی که نفت را خارج می‌کنند، بی آنکه نصیبی از آن به محرومان بندر برسند. محمود در این داستان از کتاب ژانری زیر باران به‌خوبی از عناصر طبیعی برای ترسیم فضای داستان و جغرافیای جنوب بهره گرفته است. «زیر باران» یکی دیگر از قصه‌های خواندنی مجموعه داستان ژانری زیر باران است. در این داستان نیز با پایین‌ترین و محروم‌ترین لایه‌های اجتماعی سروکار داریم. آدم‌های این داستان از سر ناداری و بی‌کاری و جهل، خون خود را می‌فروشند، اما سپس آن را قمار می‌کنند و می‌بازند. در بخشی از داستان «ژر دلنتگی» که قصه پایانی کتاب ژانری زیر باران است، توصیفی خواندنی‌ی از جغرافیای فقر و فلاکت جنوب ارائه شده که در آن می‌خوانیم: «باد افتاده بود. صدای دریا افتاده بود. بازار مساح گرم بود. هوا دم داشت و رطوبت نفس را سنگین می‌کرد. انگار خاک بیخته، ریخته بودند کف بازار مساح و خانه‌ها یک در میان بود و توخالی بود با دیوارهای روریخته، مثل دندان‌های کرم‌خورده. درها منبست‌کاری بود و موربانه‌خورده و قفل‌های زنگ‌خورده، مثل بینی و اره‌های بزرگ به چفت‌ها آویزان بود…».



مروری بر رمان «پَر گذاشتن» نوشته علی شروقی

حق داری بد باشی مهدی!

محمدرضا مکاریان

«پَر گذاشتن» به قول آنتونی ترولوپ، از منشا درستی می‌جوشد. مراد از منشا درست همان عینیت‌بخشیدن به روهایی است که فقط نویسنده حساس و متعهد به راهی زمانه خود بودن می‌تواند ببیند. همین ویژگی باعث شده در خیلی از لحظات با قصه ارتباط نزدیکی برقرار کنیم. شروقی در این داستان نوحه‌سرایی نمی‌کند بلکه دوربین‌اش را، که مجهز به درون‌بین نیز هست، به دست می‌گیرد و با استفاده درست از آن برپیمان کمدی می‌سازد. یک کمدی ایرانی. کمدی‌ای که در سطح نمی‌ماند و با جادوی داستان نیروهای نحس و نامرئی‌ای که آدم را احاطه کرده مرئی و سپس سعی در پر دادن‌شان می‌کند. قصه پیرنگ مرئی اما هوشمندانه‌ای دارد: مهمان نمی‌رود. مگر نرفتن مهمان یک کمدی ایرانی نیست؟ مگر در فرهنگ و اخلاق ایرانی در وصف عزیزبودن و گرم‌ای داشتن مهمان کم گفته‌اند؟ عطار بزرگ سفارش می‌کند: «ای برادر دار مهمان را عزیز / تا ببینی رحمت از رحمن تو بیز». مهدی و همسرش، حدیث، در گیرودار اختلاف‌های زناشویی‌شان نمی‌توانند این سخن عطار روی زمین بماند و محسن، دوست قدیمشان، را که بعد از دو سال به تهران برگشته در خانه تنگ و فکسنتی‌شان پذیرا می‌شوند. محسن می‌ماند و می‌ماند و همین‌طور می‌ماند و باز می‌ماند… جم هم نمی‌خورد. کدام ایرانی است که قدرت بیرون‌کردن رفیق-مهمان را داشته باشد؟ اگر از دست عطار هم فرار کند قبیل از خواب خودش را حتما شلاق می‌زند اما بالاخره کلافگی از جایی بیرون می‌زند: «هر دو به این نتیجه قطعی رسیده بودند که محسن هم، با همه خوبی و بی‌آزاریش، دیگر کم‌کم دارد شورش را درمی‌آورد». در ادامه عطار هشدار می‌دهد: «هر که را شد طبع از مهمان ملول، از وی آزار خدا و هم رسول». ملول شدند. توطئه چیدند. بیرونش کردند و خانه کوچک و فکسنتی‌شان را دوباره بازآفتابند. اما عطار در کالبد دوستان و آشنایان حدیث و مهدی می‌رود و به محسن چنین می‌گوید: «ای پسر هرگز مخور نان بخیل، کم نشین در عمر بر خوان بخیل». حدیث و مهدی هم که این ملامت را از دهان دوستان‌شان می‌شنوند خجالت می‌کشند. پس برای اعاده حیثیت با سلام و صلوات محسن را دوباره به خانه‌شان برمی‌گرداند. باز محسن

شرق: «وقتی دست خالی از زندان به خانه برگشتم هما با تعجب، و طبیعتا با نگرانی، پرسید پس سهند کوی...؟ من با خون سردی جواب دادم، گفتند فردا بیا. باز هم با تعجب، ولی این‌بار بدون نگرانی، پرسید، فردا؟ فگتم، آره، فردا. گفتند فردا بیا. هما پرسید، ماشین بهمن را بهش پس دادی؟ گفتم، آره. هما ناراحت شده بود. یعنی می‌توید مشکل کار ما مدرسه‌اش نبود. هما سال‌ها بود که توی همان مدرسه معلم بود و همه دوست‌اش داشتند و برای فردای این روز هم دوباره می‌توانست هماهنگی کند و باز هم یک معلم دیگر را سر کلاس‌های درس‌اش بفرستد». رمان «ملال جدول‌باز» نوشته ایرج کریمی با این سطور آغاز می‌شود. این رمان که مدتی پیش در نشر دف بازچاپ شد، روایتی است از تلاطم و فروپاشی مناسبات انسانی در دوره‌ای بحرانی.

ماجراهای این رمان در دهه شصت رخ می‌دهند و رد جنگ و ناآرامی‌های آن دوره در داستان دیده می‌شود. راوی داستان، مردی است با نام مهران که نمونه‌خوان و طراح جدول روزنامه است و با زنش، هما، در آپارتمانی در تهران زندگی می‌کنند. وقایع داستان در زمان موشک‌باران‌های جنگ و اعدام‌های سیاسی می‌گذرد و این وضعیت زندگی آنها را نیز تحت تأثیر قرار داده است. همان‌طورکه از سطور ابتدایی رمان برمی‌آید، مهران در پی کسی به زندان رفته اما دست خالی بازگشته است. بعدتر معلوم می‌شود که او برای آوردن پسرری به اسم سهند به زندان رفته است. او کودکی پنج‌ساله است که با پدر و مادرش در زندان به سر می‌برد. پدر و مادرش به دلیل مسائل سیاسی دستگیر شده‌اند و مهران پسردایی پدر او است. مهران می‌گوید که آنها در شهرستان زندگی می‌کردند و چند ماهی بود که دستگیر و زندانی شده بودند و حالا او باید سهند را تحویل می‌گرفت چراکه حوادث دیگری در پیش است که خود آنها نیز تصور دقیقی از آن ندارند.

به جز مضامین قابل توجهی که در رمان «ملال جدول‌باز» مورد توجه بوده، رمان از فرم متناسبی هم بهره گرفته است. روایت داستان از قطعات و بخش‌های کوتاهی تشکیل شده و در جای جای روایت هم طنزی تلخ

مهمان-مزااحماش بیباورد؛ مهمانی که پیش را از کلیمش درازتر کرده و حدود مهمان‌بودن را شکسته و علاوه بر اقامت طولانی گویا نگاه ناپاکی هم دارد: «مهدی دید که حدیث، حین بازی، هیچ در بند سرر و وضعیتش نیست... حدیث و محسن هر دو خم شده و انگشت‌ها را پنجه کرده و دور اشکان [پسر مهدی] شکارچی می‌چرخیدند و می‌غریدند. مهدی مسیر نگاه محسن را تا جان حدیث دنبال کرد و کفری شد». مهدی که از همه‌جا و همه‌کس رانده شده مدام بین خانه و بیرون از خانه سرگردان است. هیچ جایی روی زمین ندارد. روانش آشفته شده، به مرگ فکر می‌کند یا گاهی حین مسافرتکشی دلش هوای اتراق در کاروانسرای قدیمی، به دور از هرکس و هرجایی را می‌کند. نگاهش به آسمان و به آن بالا بالاهاست، به پدیدن، به پرواز، به پردادن، به پیر... «پر گذاشتن» خواننده را ترغیب می‌کند که مهدی را بردارد و خودش را جای او و در موقعیت او بگذارد. او را علی‌رغم بعضی از گنج‌فشاری‌هایش دوست خواهیم داشت و تکه‌ای درشت از خودمان را در او پیدا خواهیم کرد. همراهی و همدات‌پنداری با او باعث می‌شود به نیروهای نامرئی درونمان پی ببریم. نیروهایی شبیه به دیو که در شرایط عادی خوابند و انگار وجود ندارند اما در شرایط بحرانی بیدار می‌شوند. مکافات اینجاست که همواره دست‌هایی نامرئی وجود دارند که دیوهایمان را بیدار می‌کنند و بعد همان دست‌ها می‌آیند و محکوممان می‌کنند. «پر گذاشتن» جامه‌ای ست دوخته‌شده بر قامت ما و کاملا اندازه تن‌مان. مهدی در این رمان دچار یک شوخی و سوءتفاهم شده است؛ سوءتفاهمی که جا خوش کرده و برطرف نمی‌شود و شوخی‌ای که از دور مضحک به نظر می‌آید اما هنگام چپ‌اشدن، ما را در وضعیتی گنگ و لاینحل قرار می‌دهد. محسن رمان «پر گذاشتن» مهمانی‌ست که دست‌های بی‌مراعاتش نقاب آشنایی از چهره برداشته و تداوم مهمان‌بودنش او را به غریبگی مسخ کرده است: «مهدی ناگهان بیش از پیش او را غریبه یافت. اصلا گویی نه از جنس آدمیزادگان، گویی حیوانی غریب‌عجیب از لای در نیم‌کوشه‌های خزیده باشد تو و در جای آرمیدن او دراز کشیده و به خواب رفته است.»

باید به قصه «پر گذاشتن» نزدیک شد و برای درکش مدام به خود و شرایط حاکم بر جامعه امروز و چارچوب‌ها و موقعیت‌های کنونی رجوع کرد. با تماشاکردن از دور چیزی دستگیرمان نمی‌شود. عطار بزرگ ناگزیر است با فاصله‌ای چندصساله به این بحران نگاه کند اما برای درک گرفتاری‌های مهدی باید به امروز آمد؛ گرفتاری‌هایی که باعث می‌شود در انتها خواننده با پرسشی مهم و اساسی روبه‌رو شود: در روزگاری که امکان اخلاقی زندگی‌کردن وجود ندارد، اخلاقی زندگی‌نکردن غیراخلاقی است؟

کسی در شرایطی مثل شرایط مهدی رمان «پر گذاشتن» را به جرم بی‌اخلاقی مجازات کردن، همان‌قدر بی‌معنی خواهد بود که یک انسان اولیه را به جرم شکار حیوانات در جنگل‌های آفریقا به دادگاه بکشانیم و مجازاتش کنیم. در پایان قصه آدم دلش می‌خواهد به مهدی بگوید: حق داری سوسه بوسی و حق داری فریاد بکشی تا مزاحم‌های خانه‌ات ساکت شوند. حق داری دروغ بگویی، حق داری توطئه بچینی تا خانه‌ات را، زن و زندگی‌ات را پس بگیری. مجرم نیستی، قربانی هستی. با دستی از غیب تو را می‌چزاند و حرص‌ات را در می‌آورد. چاره‌ای نداری غیر بد بودن. در این بی‌اخلاقی محض، بی‌اخلاقی خواهد به این اخلاق‌مداری است. حق داری به حساب مهمان بی‌مراعات برسی، دیگر چه برسد به مهمانی که به غریبه‌ای مزاحم تبدیل شده است. حق داری بد باشی مهدی!



پَر گذاشتن

علی شروقی

نشر عینک

عطف

پرهیب سوسالیسم بر ادبیات ایران

شرق: «شبحی در حال تسخیر ادبیات» با عنوان فرعی خوانندگان رمان متحد نشوید، عنوان کتابی است از محمد راغب که مدتی پیش در نشر نی منتشر شد. این اثر تلاشی است برای بیان الگوهایی برای مطالعه رمان به‌طور کلی و تضادهای موجود در این فرآیند. نویسنده، طرح نظری خود را با خوانش دو رمان «چپ‌گرای هم‌زمان» یعنی «دختر رعیت» و «چشم‌هایش» پیش برده است. اگرچه این کتاب بیشتر درباره «چشم‌هایش» است تا «دختر رعیت»، چراکه راغب اولی را نمونه‌اعلای فرضیه خود می‌داند و دومی را شاهی برای ادبیات متعهد.

عنوان کتاب راغب برگرفته از سرآغاز «مانیفست کمونیست» مارکس و انگلس است و به پرهیب کمونیسم یا هر شکلی از سوسیالیسم بر فرز ادبیات ایران اشاره دارد. نویسنده می‌گوید که این سایه نخی نامرئی را نشان می‌دهد که داستان معاصر فارسی را به یک رشته می‌کشد و مجموعه تلاش‌هایی را راهبری می‌کند که قهرمانان مسئله‌دار و بی‌مسئله ادبیات فارسی را به یکدیگر می‌پیوند. نویسنده می‌گوید هر رمان بنا به فرایندهای ادیبی و اجتماعی که آن را می‌سازند، بیان تازه‌ای از جهان نوین ایرانی پیش می‌کشد.

آن‌طورکه نویسنده در پیش‌درآمدش نوشته، موضوع اصلی این کتاب نظروزی درباره شکل‌رمانی یا قهرمانی مسئله‌دار است که او آن را نوع مثالی رمان فرض کرده است. او می‌گوید رمان گونه‌ای ادبی است که در چشم‌انداز انواع گیرندگان و فرستندگان در میانه ایدئولوژی و اوتوپیا معلق می‌ماند. درواقع، رمان ترکیبی است از عاملیت فردی نویسنده و ساختار اجتماعی جهان.

راغب می‌گوید در ذات تعریف رمان گونه‌های واقع‌گرایی نهفته است و کار رمان طرح مسئله و بیان آن است و نه پاسخ به آن. ازاین‌رو باید که باید در میانه ایدئولوژی و اوتوپیا بایستد، نه اینکه در دامن یکی از آنها به شیء‌وارگی توده‌های یاری برساند. درواقع رمانی که قهرمانش مسئله‌دار است، در میانه ایدئولوژی و اوتوپیا معلق می‌ماند و درواقع، ترکیبی است از عاملیت فردی نویسنده و ساختار اجتماعی جهان. این ساختار اجتماعی جلوه‌ای متنی دارد. اما در ترکیب با فردیت مجال بروز می‌یابد. حرکت و دیدگاه راوی و شخصیت در پیرنگ، همراه با چشم‌انداز انواع نویسندگان و خوانندگان در گستره ایدئولوژی (هم‌راستا با وضع موجود) و اوتوپیا (ناهم‌راستا با وضع موجود)، قالب رمانی را برمی‌سازد.

راغب با خوانش دو رمان «چشم‌هایش» و «دختر رعیت» که هر دو در یک سال و به دست نویسندگانی با دیدگاه‌های سیاسی نسبتا مشابه نوشته شده‌اند، آزمون‌نی برای نظروزی درباره شکل رمان به دست داده و به این منظور درون‌مایه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آنها در قالب‌های متکثری از روایت‌شناسی، جامعه‌شناسی و شکل خاصی از نظریه دریافت مطالعه شده است. داستان مشروطه روایت می‌کند و رمان دوم که «دختر رعیت» نام دارد، رخداد‌های نهضت جنگل را دستمایه نوشتن رمان قرار داده است. راغب درواقع بر این موضوع تأکید می‌کند که در رمان‌هایی با قهرمان‌های مسئله‌دار، قهرمان از یک سو به باورهای خود استوار است و در طرف دیگر با جامعه‌ای که از نظر سیاسی با عقاید او در تضاد است، روبه‌رو است.



شبحی در حال تسخیر ادبیات

محمد راغب

نشر نی

